



فتنه در صفین

طیبه فلاحزاده - مدرس

تاریخ، سرگذشت امم و آیینة عبرت حال و آینده است. انسان می‌تواند با دقت و فراست در زندگی گذشتگان و کشف علل و عوامل فراز و نشیبهای آن، موجبات و موانع رشد و رستگاری جوامع را بشناسد.

در قرآن کریم خداوند پی در پی با ذکر قصص اقوام و امتهای پیشین، مخاطبین را به عبرت گرفتن از آنها در جهت انتخاب شیوه صحیح ترغیب می‌نماید. چنانچه در سوره اعراف فرموده است:

”و اتل علیهم نبأ الذی اتیناه ایاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین... ذلک مثل القوم الذین کذبوا بایاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون“

بنابر این اندیشه کردن در سیره انسانهای صالح و طالح و عاقبت هر یک حداقل دو الگوی شخصیتی موفق و

ناموفق را برای ما ترسیم می‌کند و این برای هر فردی گامی لازم و مؤثر است؛ چنانکه علمای اخلاق نیز در جهت راهنمایی سالک، راه وقوف بر اخلاق و سیره ره یافتگان را توصیه می‌کنند. ما بدین انگیزه سعی داریم به سال ۳۷ هـ.ق. منظری افکنده و انگیزه معاویه را از نبرد صفین مختصراً بررسی کنیم. همچنین ببینیم آنچه معاویه به عنوان دلیل نبرد با حضرت علی (ع) مطرح می‌کند تا چه حد با حقیقت و واقعیت سازگار است؟

و دیگر اینکه این انگیزه که صرفاً جز اغوای مردم عوام نمی‌باشد در چه جامعه‌ای مطرح گردیده؟ و تا چه حد مؤثر بوده است؟

انگیزه معاویه از نبرد صفین

طی حکومت چند ساله حضرت علی (ع) تمامی دشمنان اسلام نقاب از چهره کریمه خویش افکندند و با تمام

توان رویاروی آئینه حق و حقیقت و وصی به حق رسول الله (ص) ایستادند. ناکثین با بوجود آوردن جنگ جمل، قاسطین بانبرد صفین و مارقین در جنگ نهروان همه کینه‌ها، حسدها، دنیاطلبیها و کج فهمیها را آشکار نمودند. واقعه صفین با فاصله کوتاهی از جنگ جمل در سال ۳۷ هـ.ق. اتفاق افتاد و گروههای زیادی در آن شرکت داشتند؛ از جمله اشرافی که در زمان خلیفه سوم اموال زیادی بنا حق تصاحب نموده بودند - از ترس اینکه حضرت آنها را به بیت‌المال برگرداند - با معاویه همدست شدند.

عده دیگر کسانی که ایمان قلبی به وحی نداشتند و منتظر فرصت بودند تا ضربه خود را بر پیکر اسلام فرود آورند؛ از جمله خود معاویه که از طلقاء^۱ بود.

(۱) طلقاء: کسانی که با فتح مکه اظهار اسلام کردند

خواص دربارش با آگاهی و علم به حقانیت علی علیه السلام به تنها چاره خویش یعنی ادعای خونخواهی عثمان برای فریب مردم و فراهم آوردن لشکر تمسک جستند و خود نیز در مواردی به این امر اعتراف نمودند.

یزید بن قیس^۲ در قسمتی از سخنانش خطاب به معاویه این مطلب را متذکر می‌شود و می‌گوید: ان صاحبنا من قد عرفت و عرف المسلمون فضله و لا اظنه یحقی علیک ان اهل الدین و الفضل لن یعدلوا بعلی ولن یمیلوا بینک و بینه^۳ مطلب دیگری که بر معاویه و سردارانش بلکه بر مردم نیز پوشیده نبود، رفتار و کردار سنت شکنانه خلیفه سوم بود - که مورخان شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند - و همین امر منجر به قتل وی شد. نظری گذرا به اموال برجای مانده از خلیفه سوم و خویشان و نزدیکان و فرمانروایانش، تقسیم ناعادلانه بیت‌المال را توسط وی آشکار می‌سازد.^۴

معاویه و یاران وی در سایه همین بذل و بخششها و انتصابهای غیر عادلانه خلیفه سوم توانسته بودند در میدان هوای نفس خویش و ولع مال اندوزی و قدرت طلبی بتازند. چنین دنیا پرستانی چگونه تاب و تحمل تفسیر علی علیه السلام از آیه شریفه "لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل"

دسته دیگر بزرگان بعضی از اقوام و قبایل بودند که قدرت و ریاست آنها با اجرای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط حضرت امیر علیه السلام رنگ می‌باخت.^۱ کسانی هم که در غزوات و سریه‌ها خویشان خود را به شمشیر حضرت علی علیه السلام از دست داده بودند، به انگیزه جاهلی انتقامجویی در این نبرد شرکت جستند.

انگیزه‌های واقعی مقابله با حضرت علی علیه السلام از طرف معاویه افشا نمی‌شد بلکه به حیل و وعده‌ها، و عمرو عاص، دلیل آن را انتقام قاتلان خلیفه سوم اعلام می‌کردند. هدف کفر آمیز، قدرت طلبانه و انتقامجویانه معاویه در رویارویی با حضرت امیر علیه السلام در رفتار و گفتار وی چنان آشکار است که با نیرنگ او و هم‌پیمانانش - عمرو عاص - در پس پیراهن عثمان پنهان نمی‌ماند؛ علاوه بر اینکه خواست وی مبنی بر استرداد قاتلان عثمان از حضرت نیز، بحق نبود و به همین دلیل در حالی که فقط اندیشه جنگ را در سر می‌پروراند بر این خواست تاکید می‌ورزید. در واقع او می‌دانست علی علیه السلام جز در برابر حق تسلیم نخواهد شد، لذا بهانه خوبی داشت تا آتش جنگ را با اطمینان به پیروزی برافروزد.

شواهد تاریخی فرق مختلف از جمله گفتارها و مراسلاتی که پیش از آغاز جنگ بین طرفین رد و بدل می‌شد، بخوبی پرده از نیرنگ و دورویی سردمداران لشکر شام برمی‌دارد و روشن می‌سازد که معاویه و

بود، اعلام نمودند. در دومین خطبه خویش پس از بدست گرفتن امر خلافت می‌فرماید: "ان کل قطیعة اقطمها عثمان و کل مال اعطاه من مال الله فهو مردود فی بیت المال فان حق القدم لا یبطله شیء، و لو وجدته قد تزوج به النساء... (اعیان الشیعه به نقل از ابن ابی الحدید)

۲) یزید بن قیس به اتفاق سه تن دیگر از طرف حضرت علی علیه السلام به سوی معاویه فرستاده شدند تا اتمام حجت نموده و او را به بیعت فراخوانند شاید دست از شیطنت بردارد. این مراسلات قبل از شروع جنگ و در حالی بود که دو سپاه آماده بودند. اما وعده گذاشته بودند تا پس از اتمام ماه محرم مردم نبرد را به تأخیر افکنند. (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵)

۳) مولای ماکسی است که هم نو و هم مسلمانان، علو مرتبه وی را می‌شناسند و فکر نمی‌کنم این امر بر تو پنهان باشد. بدرستی اهل دین و دانش از علی علیه السلام روی نمی‌گردانند و بین تو و او مردد نمی‌مانند.

۴) ما در اینجا به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم و آن اینکه دارایی حضرت علی علیه السلام پس از اینکه به شهادت رسیدند هفتصد درهم بوده است. مسعودی در کتابش می‌گوید: و لم یترک صفراء و لا بیضاء الا سبع مائة درهم بقیة من عطاء اراد ان یشتري بها خادماً لاهله و قال بعضهم: ترک لاهله مائتین و خمسين درهما و مصحفه و سبفه. (مروج الذهب ج ۲، ص ۴۱۴) مسعودی ثروت عثمان را پس از کشته شدنش چنین ذکر می‌کند: و ذکر عبدالله بن عتبہ ان عثمان یوم قتلکان لاعند خزانه من اموال خمسون و مائة الف دینار و الف الف درهم. و قیمه ضیاعه بوادی الفری و حنین و غیرهما مائة الف دینار و خلف خیلاً کثیراً و ابلاً. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۲)

۱) حضرت امیر علیه السلام قبل و بعد از خلافت خط مشی خویش را که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

را دارند؟ کسی که می‌فرماید: اگر من خلافت را به عهده بگیرم، تمام اموالی که به ناحق توسط عثمان از بیت المال بیرون رفته است برمی‌گردانم؛ هر چند آن اموال مهر زنان شما قرار گرفته باشد.

بنابر این معاویه می‌داند که ظاهراً از فردی حمایت می‌کند که عملکردش موجی از خشونت به راه انداخت که او را در خود فرو برد. و هر چند عده‌ای از عوام با خدعه او به سپاهش پیوستند لکن بسیاری از لشکریانش نه به انگیزه خونخواهی بلکه برای حفظ اموالی که به غارت برده و مقامی که کسب کرده بودند، در مقابل تیغ بزان عدالت علی علیه السلام صف کشیدند. پس این امر که معاویه به عقل و اندیشه‌اش صلاح را در خونخواهی عثمان دید و واقعاً به این انگیزه برای نبرد با علی علیه السلام برخاست، بشدت رنگ می‌بازد. در برخی از مراسلات و گفتگوها آنها نیت واقعی خویش را به زبان می‌آوردند؛ مثلاً حبیب بن مسلمه که به اتفاق دو نماینده دیگر معاویه خدمت حضرت شرفیاب شده، خطاب به ایشان چنین می‌گوید: "فادفع الینا قتله عثمان ان زعمتم انک لم تقتله نقتلهم به، ثم اعتزل امر الناس..." حبیب با کمال وقاحت از حضرت می‌خواهد از امر خلافت کناره گیرد و امر را به شورا واگذارد و در واقع نیت قلبی و نارضایتی خویش از عدل علی علیه السلام را بصراحت باز می‌گوید و عقده دل می‌گشاید. امیرالمؤمنان علیه السلام به شدت از وی می‌رنجد و می‌فرماید: در

شان تو نیست که از عزل سخن گویی تو را به این کارها چه؟ آنگاه حضرت به بیان علت قتل عثمان و نارضایتی مردم از او و روی آوردنشان به حضرت و اصرار به پذیرش خلافت، پرداختند. گویا مقصود ایشان از پرداختن به این دو مسأله خطاب به نمایندگان معاویه بود که: اولاً عثمان با عملکرد نادرست، سبب قتل خویش گشت و به تعبیر حضرت "عمل باشیاء عابها الناس علیه فساروا الیه فقتلوه" ثانیاً حضرت - علاوه بر انتصاب - به انتخاب و اصرار مردم خلافت را پذیرفتند و نه به رأی و انتخاب امثال حبیب که اکنون با توصیه آنها به اعتزال کنار روند. ثالثاً مردم به غیر حضرت به کسی راضی نشدند و حجت بر ایشان تمام بود پس ناچار پذیرفتند.

در ادامه این گفتگو که فرمودند مردم به دلیل نارضایتی از عملکرد عثمان وی را به قتل رساندند، خطاب به این نمایندگان می‌فرماید: "ثم اتانی الناس و انا معتزل امورهم فقالوا لی: بایع، فابیت علیهم، فقالوا لی: بایع فان الامّة لا ترضی الا بک..."^۱

نمایندگان معاویه نه در این امر که عثمان را مظلوم و فردی عامل به دستورات خداوند و سنت نبی صلی الله علیه و آله می‌خواندند، صادق بودند و نه در این امر که خلافت را حق علی علیه السلام نمی‌دانستند و از او می‌خواستند تا کناره بگیرد؛ و این دو مطلبی بود که حضرت در این گفتگو به آنها پاسخ دادند.

پس در واقع باید گفت نبرد لشکر شام در صفین نه به انگیزه خونخواهی عثمان بلکه به انگیزه‌های مختلف اتفاق افتاد و چنانچه در اول بحث اشاره کردیم برخی با تبلیغات معاویه به انگیزه خونخواهی خویشانی که در صدر اسلام تا آن زمان به شمشیر حضرت علی علیه السلام از دست داده بودند، با تعصبی جاهلی به میدان آمده بودند.^۲ برخی دیگر ترس از این داشتند که حضرت امیر علیه السلام چنانچه فرموده بود، اموال بغارت رفته بیت‌المال

(۱) حضرت می‌فرماید: پس از اینکه عثمان کشته شد، مردم به من روی آوردند در حالی که من از امور آنها کناره گرفته بودم پس خواستند با من بیعت کنند، من از بیعت با ایشان خودداری می‌ورزیدم. آنها اصرار کردند و گفتند: با ما بیعت کن براسی ما جز به بیعت با تو راضی نیستیم.

(۲) نمونه‌ای از تطمیع معاویه، وعده‌ای است که به یکی از فرستادگان حضرت علیه السلام به نام زیاد بن خصفه می‌دهد. زیاد از قبيله ربیع است معاویه ابتدا او را تحریک می‌کند تا به خوی جاهلی انتقام خویشان خود را که در نبردهای پیشین در لشکر کفر بدست حضرت علی علیه السلام به هلاکت رسیده‌اند، بگیرد و پس از آن او را به حکومت مصر وعده می‌دهد. کلام معاویه چنین است: "اما بعد یا اخا ربیع، فان علیاً قطع ارحامنا و... ثم لک عهد الله جلّ و عزّ و ميثاقه ان اولیک اذا طهرت..."

لکن زیاد بن خصفه با قاطعیت وعده او را رد می‌کند و می‌گوید: "اما بعد فانی علی بنه من ربی و بما انعم علی فلن اکون ظهیراً للمجرمین." معاویه خشمگین شده، او را نفرین می‌کند.

در زمان عثمان را که اکنون از اموال شخصی آنها محسوب می‌شد، مسترد دارند، برخی دیگر نیز جاه و مقام خویش را از دست می‌دادند. گروه دیگر کسانی بودند که به تطمیع معاویه با وی همراه شده و جهالت چشمشان را به روی حقیقت بسته بود و فریب سخنان واهی معاویه مبنی بر کشته شدن مظلومانه عثمان و قیام برای خوانخواهی وی را خورده بودند.

حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای^۱ خطاب به معاویه بازگشت مردم به جاهلیت توسط وی را چنین بر ملا می‌سازند: "گروه بسیاری از مردم را به هلاکت افکندی. با گمراهی و ضلالت خویش آنان را فریفتی! و در امواج فتنه‌ها و فساد انداختی؛ همان فتنه و فساد که تاریکیهایش فراگیر است و امواج شبهاتش همه آنها را در کام خود فرو برد و این سبب شد که آنها از حق بازگردند و به جاهلیت و دوران گذشته رو آورند، به قهقرا برگشته و به حسب و نسب و تفاخرات قومی اعتماد کنند، جز گروهی از روشن ضمیران و اهل بصیرت که از این راه بازگشته و پس از آنکه تو را شناختند، از تو جدا شدند، از همکاری و معاونت تو به سوی خدا فرار کردند و این به خاطر آن بود که تو آنها را به کاری صعب و پر مشقت (نبرد بر ضد حق) واداشتی و از راه راست منحرفشان ساختی. ای معاویه در برابر کارهایت از خدا بترس! و زمامت را از دست شیطان بگیر! که دنیا از تو بریده و

آخرت به تو نزدیک است.

وقتی که معاویه از نیت پلید خویش پرده بر می‌دارد.

پس از اینکه جریر بن عبدالله از جانب حضرت علی علیه السلام برای بیعت گرفتن از معاویه نزد وی رفت، معاویه بسا عمروعاص به شور نشست و نظر او را در مورد نبرد با حضرت جویا شد. عمروعاص به وی گفت که احدی از عرب تو را در هیچ امری با علی برابر نمی‌داند. او در نبرد چنان نیرومند است که احدی با او برابری نمی‌کند و با این سخنان معاویه را از پیکار بر حذر داشت. معاویه در جواب وی سخنی را گفت که بواقع اعتراف به نیرنگش در صفین یعنی علم کردن پیراهن عثمان است: "صدقت و انما نقاتله علی ما فی ایدینا و نلزمه دم عثمان."^۲ عمروعاص در پاسخ به معاویه این نیرنگ را آشکارتر می‌نماید. او می‌گوید احدی از مردم برای چشم پوشی از خون عثمان سزاوارتر از من و تو نیست چون هر دو زمانی که عثمان به کمک نیاز داشت، او را رها کردیم و خوارش ساختیم. عمروعاص سخنی را مطرح می‌کند که معاویه نمی‌تواند آن را انکار کند و متقاعد می‌شود که با این سخنان واهی نمی‌تواند عمروعاص را با خود همراه کند لذا دست به تطمیع او می‌زند و می‌گوید: "دع ذاهوات فبایعنی." این حرفها را کنار بگذار و بیا با من معامله کن! عمرو در پاسخ وی می‌گوید: "لا لعمر و الله لا اعطیک دینی

حتی آخذ من دنیاک!"^۳ پس از اینکه معاویه وعده مصر را به او می‌دهد راضی می‌شود که یاریش نماید.

حضرت علی علیه السلام نیز در نامه‌ای خطاب به معاویه او را در خونخواهی عثمان دروغگو می‌داند. حضرت پس از اینکه معاویه را پیرو هوای نفس و تباه کننده حق می‌داند، چنین می‌فرماید: "فانما إكشارك الحجاج فی عثمان و قتلته، فانك انما نصرت عثمان حیث كان النصر لك و خذلته حیث كان النصر له و السلام."^۴

در نامه‌ای دیگر حضرت که از وعده معاویه به عمروعاص خبر یافته‌اند خطاب به عمرو چنین می‌فرماید: تو دین خود را تابع دنیای کسی قرار دادی که گمراهی او آشکار است... از پی چنین کسی رفتی و بخشش او را خواستی مانند پیروی سگ از شیر که به جنگاله‌هایش نگریسته، انتظار دارد که از پس مانده

(۱) نامه ۳۲ ص ۹۴۱ نهج البلاغه فیض الاسلام

(۲) تو ای عمروعاص! سخنی درست بر زبان آوردی لکن ما می‌توانیم به بهانه آنچه پیش رو داریم (قتل عثمان) با او نبرد کنیم و از او خون عثمان را طلب کنیم.

(۳) به خدا قسم دینم را به تو نمی‌دهم مگر اینکه چیزی از دنیای تو را بگیریم. (انساب الاشراف، ص ۲۷۸)

(۴) و انما پر گفتن تو درباره عثمان و قاتلان وی، همانا تو هنگامی عثمان را یاری کردی که به سود خودت بود و آنگاه که برای او سودمند بود، او را یاری نکردی. (نامه ۳۷ نهج البلاغه)

شکارش به سویش افکند. پس دنیا و آخرت خویش را به باد دادی! اگر به حق چنگ می‌زدی، آنچه می‌خواستی می‌یافتی...^۱

مراسلات بسیاری بین حضرت امیر علیه السلام و معاویه و هم پیمانانش صورت گرفت و حضرت لحظه‌ای از ارشاد آنها و دعوتشان به راه حق درنگ ننمودند؛ لکن معاویه توانست با دست زدن به انواع حیله و دسیسه‌های شیطانی‌اش لشکر انبوهی را هر چند با دواعی مختلف و قلبهای متشتت، تحت علم پیراهن عثمان گرد آورد و علیه امیر مؤمنان علیه السلام قیام کند.

در اینجا به عامل مهمی که در رخداد صفین و پیامدهای ناگوار آن بسیار مؤثر بود یعنی اوضاع نابسامان سیاسی جامعه پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌پردازیم.

جامعه‌ای که در آن صفین بوقوع پیوست.

حضرت علی علیه السلام در اوضاع نابسامان سیاسی پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله دائماً مردم و حکام را ارشاد می‌کردند و حقایق پوشیده بر مردم را باز می‌گفتند، تا هم حجت تمام باشد و هم جامعه یکسره در جهل و تاریکی قرار نگرفته و حقیقت را از باطل بازشناسند، چرا که امر بر بسیاری مشتبه شده بود. عده‌ای جاهلانه یا عامدانه در دام شیاطین گرفتار شده و دنیای خویش را در برابر آخرت به موازنه گذاشتند و آخرت را به

دنیا فروختند و به تعبیر حضرت بر پاشنه‌هایشان عقبگرد نمودند. قلیلی بر ایمان و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله ماندند اما آسایش از آنها سلب شده بود. حضرت بارها از مردم زمان خویش گله می‌کرد.

ایشان در خطبه‌ای^۲ جامعه و اقشار مختلف مردم را چنین وصف می‌کند:

"ای مردم ما صبح کردیم در روزگاری که ستمکار و کفران‌کننده نعمت هستند، نیکوکار در آن بدکار شمرده می‌شود و ظالم نخوت خود را می‌افزاید. از آنچه می‌دانیم بهره‌ای نبریم (یعنی مطابق علم خود عمل نمی‌کنیم) و از آنچه نمی‌دانیم نمی‌پرسیم. از بلای بزرگ نمی‌ترسیم تا اینکه بر ما وارد شود، پس مردم بر چهار صنفند:

اول کسی که او را از فتنه و فساد منع نمی‌کند مگر بیچارگی و کندی شمشیر و کمی مال او.

دوم کسی که شمشیر از غلاف کشیده و شرّ خود را آشکار ساخته، سواره و پیاده گرد آورده ... دینش را تباه کرده برای متاعی که به غنیمت بریاید یا برای سوارانی که پیشرو خود قرار دهد یا برای منبری که بر آن برآید...

سوم کسی که دنیا را به عمل آخرت می‌طلبد و آخرت را به عمل دنیا و ... خود را برای امین قرار دادن و مورد وثوق گشتن آراسته نموده و پرده خداوند را وسیله معصیت قرار داده است.

چهارم کسی که بر اثر حقارت و پستی

و نداشتن وسیله‌ای که به مقام ریاست برسد، از خواستن آن مقام خانه نشین گردیده و چون به آرزوهای خود دسترسی ندارد به همان حالی که مانده، خویش را قانع نشان داده است.

مردانی چند مانده‌اند که یاد روز پسین چشمهای ایشان را از لذت دنیا، پوشانده است... پس بعضی از آنها رانده و رمیده‌اند و جمعی ترسناک و خوار و برخی خاموش و دهن بسته مانده‌اند و بعضی از روی اخلاص و راستی دعوت می‌کنند و گروهی اندوهگین و رنجورند و تقیه و پنهان شدن ایشان را گمنام کرده و ذلت و خواری آنان را فرا گرفته، پس ایشان در دریای شور فرو رفته، دهانشان بسته و دلشان زخم‌دار است و مردم را پند داده‌اند تا اینکه معلول و رنجیده شده‌اند و بر اثر مغلوبیت ذلیل و خوار گشته، کشته گردیدند تا اینکه کم شدند...

این تصویر است دردناک از جامعه‌ای که فوج فوج مردم آن راه نیرنگ و جهالت عده‌ای، در خود فرو می‌برد. در حالی که خورشید حقیقت در آسمان آن می‌درخشد، ابرهای تیره بر سر مردم سایه افکنده و در حالی که بحر معارف وصی به حق رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بپاشدن هر طوفانی در جامعه، امواجی از حقیقت را سرازیر می‌نماید اما خفتگان، سراب را برمی‌گزینند و به شیاطین لبیک می‌گویند.

(۱) نامه ۳۹ نهج البلاغه

(۲) خطبه ۳۲ نهج البلاغه، فیض الاسلام

بجرات می توان گفت بنای همه این آسفتگیها، تضييع حقها و خفت و خواریهای مسلمین در سقیفه گذاشته شد. انحرافی که از آن روز ایجاد شد نه امروز بلکه تا قیامت گروه گروه مردم را به کام خود فرو خواهد برد، چنانچه زهرای مرضیه علیها السلام در خطبه^۱ آتشین خویش بیان کرد: ... "أما لعمری لقد لقت فنظرة ريثما تنتج ثم اجتبوا ملء العقب دماً عيباً و ذعاقاً"

حضرت مردم را به عاقبت اسف بار انتخاب اشتباهشان و سکوت در برابر غضب مقام خلافت آگاه می سازد؛ اینکه چگونه این عمل زشت آنها، شرور و بلاها را بر سرشان فرود می آورد، و آنچه از سود و منفعت - به خیال خودشان - بدست آورده اند، به ضرر و خسران مبدل می گردد آری آنها از شر خلافت به جای شیر فقط خون و سم کشنده می دوشند و چنین شد که طعم تلخ آنچه را حضرت به آنها بشارت داده بود، چشیدند در حالی که کراهت داشتند.

نتیجه آن همه ناسپاسی در برابر زحمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران صدیق و از جان گذشته اش در جهت جایگزین نمودن آئین پاک قرآنی و نجات مردم از ضلالت و گمراهی و سنن جاهلی، چنین فتنه هایی خواهد بود. قدم اول تصاحب بناحق مقام خلافت، قدم بعد کنار گذاشتن احکام قرآنی و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس از میان برداشتن حامیان حق و سرانجام بخیال خامشان

تورر شخصیت حق طلبان حتی پس از شهادت آنها.

اینگونه حق طلبان در اقلیت قرار گرفتند و هوی و هوس غالب شد. دیری از تلاوت آیات قصاص توسط امین وحی نمی گذرد اما قاتل هرمزان و صغیره ابولولو، مورد عفو خلیفه سوم قرار می گیرد.^۲ بیت المال مسلمین به کیسه های خواص سرازیر می شود، قصرنشینی رایج می گردد، سرمایه داری رشد می یابد و کاخ در کنار کوخ جلوه گر می شود.

چگونه علی علیه السلام در چنین جامعه ای که شهوت سیری ناپذیر مقام پرستی و مال اندوزی عده ای، هرگونه تعدی و شیطنتی را علیه مردم مجاز می شمارد، عدالتی را بنا می گذارد که حتی به آنان یک لحظه روشن بودن شمع را در غیر مصارف عامه (شخصی) اجازه نمی دهد و یا ذره ای خویشان را در استفاده از بیت المال مقدم نمی دارد.

اندکی تأمل در اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم آن زمان حقایق دیگری را بر ما آشکار می سازد که بی تأثیر در بوجود آمدن صفین نبوده بلکه می توان گفت عامل مهمی در استحکام سپاه دشمن و سوء استفاده سردمستداران کفر است.

پر واضح است که معاویه فردی نیرنگ باز و معاند بود اما چرا توانست با علم کردن پیراهن عثمان، لشکر انبوهی علیه وصی بحق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

فراهم آورد؟

اگر جامعه آن روز از بینش کافی و ایمان به خدا برخوردار بود، نه معاویه بلکه هیچ جاه طلب دیگری نیز نمی توانست اینگونه برای رسیدن به اهداف پلید خویش با حق و حقایقت

(۱) خطبه حضرت زهرا علیها السلام هنگام بیماری خطاب به زنان مهاجر و انصار، (اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۰)

(۲) پس از اینکه عمر در گذشت و عبیدالله بن عمر هرمزان و صغیره ابولولو را بقتل رساند، با بیعت مردم با خلیفه سوم، این بحث به میان آمد که عبیدالله باید قصاص شود مطابق آنچه در کتاب خداوند آمده است چون هرمزان بی گناه بوده است. عده ای از جمله ابن عاص با قصاص وی مخالفت ورزید. ابن عاص به خلیفه گفت: این قتل زمانی اتفاق افتاده است که تو خلافت نداشتی. (أما كان الحدث و لا سلطان لك...) بعضی از مهاجران گفتند: قتل عمر امس و بقتل ابنه الیوم! عثمان بزرگان را در مسجد جمع و با آنها مشورت کرد.

حضرت علی علیه السلام - فرمودند: اری ان تفتله. این نایفه عفو را مطرح کرد. عده ای نیز از جنبه عاطفه وارد شدند. آنگاه عثمان به منبر رفته و گفت:

ایها الناس .. فقد کان من قضاء الله ان عبید الله بن عمر اصاب الهرمزان و کان الهرمزان من المسلمین و لا وارث له الا المسلمون عامه، و انا امامکم و قد عفوت افتعفون...!

عبدالفتاح نقل می کند: فتهافت من حوله جمهور العامة: "نعم .. نعم"

(امام علی بن ابی طالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۳-۴، ص ۸۴)

درگیر شود. تاریخ اسلام از آغاز تاکنون شاهد بر این مطلب است. هر زمان اسلام را آماج ضربات خویش قرار داده‌اند، قبل از آن زمینه غفلت مسلمین را فراهم آورده‌اند و هرگاه که مسلمین تیزبینانه امور خویش را نظاره‌گر بوده‌اند، شدیدترین سرکوبها و ضرب و شتمها نتوانسته آنها را در دفاع از کیان اسلام سست نماید.

در عصر خلافت حضرت امیر علیه السلام بینش و آگاهی مسلمین در بلاد مختلف یکدست نبود در کنار عده‌ای قلیل از مسلمانان بصیر که حقانیت حضرت را به عقل و اندیشه و جان و دل شناخته و پذیرفته‌اند، مردمانی دیگر می‌باشند که نه ایمانشان بقوت این گروه اندک است و نه آگاهی ایشان بقدری است که بتواند از عهده تمییز حقایق زمان از باطل آن برآید.

گروهی ایمان در دست، چون پرچمی هر لحظه با بادی به جانبی می‌وزند. گروهی را تبلیغات مسموم معاندان از پای در آورده است. برخی با وسوسه‌های شیطانی میل آن دارند به جاهلیت خویش باز گردند - که همیشه به راه آمدن بسی سهلتر از در راه ماندن است.

حضرت در بسیاری از خطبه‌ها از اصحاب خویش نیز گله می‌نمایند. تصویری از جامعه آن روز بخوبی در کلام ایشان نمایان است و توجه به آن واضح می‌سازد که معاویه چگونه توانست پیراهن عثمان را علم کند.^۱

جامعه‌ای که حضرت امیر علیه السلام با آن روبرو هستند، بسی نابسامان و آشفته و حیران و مذبذب بین حق و باطل است؛^۲ حاصلی از بیست و پنج سال دوری از امام عادل و خلافت ناآشنایان به دین حق. اجرای عدالت در چنین جامعه‌ای آن هم عدالت علی علیه السلام دور از انتظار نیست که به شهادت حضرتش منجر گردد.

حضرت بارها و بارها از اصحاب خویش و مردمی که ظاهراً خود را همراه او می‌دانند و جامعه‌ای که با او بیعت کرده گله می‌نمایند تا شاید به خود آیند، به پیمان خویش وفادار بمانند و سنت فراموش شده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شیوه زندگی خویش گردانند. در خطبه‌ای^۳ از کارگزاران خویش چنین گله می‌کنند:

"سوگند به خدا من گمان می‌کنم بهمین زودی ایشان بر شما مسلط و صاحب دولت می‌شوند. برای اجتماع و یگانگی که در راه باطلشان دارند و تفرقه و پراکندگی که شما از راه حق خود دارید و برای اینکه شما در راه حق از امام و پیشوای خود نافرمانی می‌کنید و آنان در راه باطل از پیشوای خودشان پیروی می‌نمایند و ... اگر یکی از شما را بر قدح چربی بگمارم، می‌ترسم بند و چنگک آن را ببرد.

بار خدایا من از ایشان بیزار و دلتنگ شده‌ام و ایشان هم از من ملول و سیر گشته‌اند، پس بهتر از ایشان را به من عطا

کن و به جای من شری را به آنها عوض ده!"

حضرت در خطبه‌ای^۴ دیگر بیان داشته‌اند که وقتی از اصحاب می‌خواهند برای جنگ آماده شوند آنها با گستاخی تمام عرض می‌کنند اگر شما بروید ما هم می‌رویم آنگاه حضرت در جواب می‌فرمایند:

"آیا در چنین موقعی سزاوار است که من بیرون روم؟ ... سزاوار نیست که

(۱) ما ملت مسلمان ایران در به نمر رسیدن انقلاب شکوهمند اسلامیان، نمره گرانهای سلاح حدید و حدت امت اسلامی را دیده و طعم شیرین و پیروزی آفرین اطاعت از رهبری آگاه را چشیدیم. شاهد بودیم که دسیسه‌های دشمنان زخم خورده، به امداد غیبی بی‌اثر گشت. این سنت لایتغیر الهی است که هر جا امنی مجاهد و مخلص، امام آگاه و عادل خویش را یاری نمایند، بدست غیب خویش آنها را تا مقصد یاری نماید. اما هر زمان و در میان هر قومی سستی و خمودی و یا هواپرستی بر دفاع از حقانیت حاکم شد و حرمت امام عادل را نگه نداشتند، حرمان نصیب آنها گردید.

(۲) چنانکه حضرت در خطبه ۲۵ می‌فرمایند:

لعمریک الخیر یا عمروانی

علی و ضرمن ذا الاناء قلیل

ای عمرو سوگند به جان پدر خوب تو که من رسیده‌ام به چرکی و چربی کمی از این ظرف طعامی که باقی مانده است. این مطلب را در حالی بیان می‌فرمایند که فقط کوفه را در اختیار خویش می‌بینند.

(۳) خطبه ۲۵

(۴) خطبه ۱۱۸

لشکر، شهر، بیت‌المال، جمع آوری خراج و حکومت میان مسلمانان و رسیدگی به حقوق ارباب رجوع را رها کنم و ... من قطب آسیا هستم که آسیا حول من می‌چرخد و من در جای خود هستم، پس اگر جدا شوم مدار آسیا بهم خورده، سنگ زیرین آن مضطرب گردد، سوگند بخدا این اندیشه (آمدن من با شما) اندیشه بدی است و ...".

هر چند عده‌ای قلیل همیشه پا به رکاب بوده و با ایمانی راسخ و قلبی آکنده از عشق به حضرت امیر (علیه السلام) برای اسلام جان فشانی می‌کردند اما جامعه مشوش آن روز که گرگان درنده و روبهان حیل‌گر در خرد داشت با تلاش و همکاری این عده اندک قابل اصلاح نبود و وحدت کامل امت اسلامی و یا حداقل بیش از این عده را طلب می‌کرد.

حضرت به اندازه کافی کارگزارانی عادل و شجاع که هم از عهده امور بر آیند و هم امین بر مردم باشند، نداشتند چگونه با عده‌ای قلیل می‌توان هم سپاه و لشکر تشکیل داد و هم گردنکشان و عاصیان و شورشیان را که در هر لحظه از گوشه‌ای سر در می‌آوردند سرکوب نمود. هنوز از نبرد قامت راست نکرده بایستی در تدارک مقابله با غایله‌های دیگر می‌بودند.

چگونه می‌توان از مردمی که گرایش به باطل دارند در جهت سرکوبی باطل کمک گرفت؟ این حقیقت تلخی است که حضرت آن را در خطبه‌ای^۱ دیگر چنین

بیان می‌فرمایند:

... ارید ان أداوی بکم و انتم دانی،
کناقش^۲ الشوكة بالشوكة و هو يعلم ان
ضلعها معها اللهم قد ملّت أطباء هذا الداء
الدوی و کلت التزعة باسطان الزکي...
"می‌خواهم با شما مداوا کنم و حال آنکه شما خود درد و بیماری می‌باشید مانند کسی هستم که می‌خواهد بوسیله خار، خار از پا بیرون آورد و حال آنکه می‌داند میل خار به خار است.

بار خدایا طیبیان این درد بی‌درمان ملول گشتند و کشتندگان آب از چاهها با ریسمانها خسته و ناتوان شدند، کجا هستند گروهی که به اسلام خوانده شدند و آن را پذیرفتند..."

در جای دیگر می‌فرمایند: "ای روحهای پر اختلاف و ای قلبهای پراکنده! شما که بدنهایتان حاضر و عقلهایتان پنهان است! من شما را به سوی حق می‌کشانم ولی مانند گوسفندانی که از غرش شیر فرار می‌کنند، می‌گریزید. هیئات! که من با کمک شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزایم و یا کجی حق را راست نمایم."^۳

در این خطبه نیز شکوه از مردمی است که حضرت با آنها رویروست. مردمی که حکومت اسلامی می‌خواهد بر آنها تکیه کند و با نیروی آنها حق را بپا دارد و با دشمن مقابله کند. اما آنها امتی نیستند که حضرت بتواند در اجرای عدالت و به سامان رساندن جامعه نابسامان برجای مانده از خلافت، از آنها

کمک بگیرد.

و در خطبه‌ای دیگر چنین زیان به شکوه و گلایه می‌کشاید:

"خدا را سپاس می‌گزارم بر امری که لازم نموده و بر فعلی که مقدر فرموده و بر آزمایش نمودن من با شما که هر گاه فرمان دادم، اطاعت نکردید و هر زمان دعوتتان نمودم اجابت نمودید. ... سوگند به خدا که اگر مرگ من فرارسد - که حتماً خواهد رسید - بین من و شما جدایی خواهد افتاد، در حالی که من از مصاحبت با شما ناراحت بودم و وجودتان برایم قدرت آفرین نبود (اما من برای شما همه چیز

(۱) خطبه ۱۲۰ در جنگ صفین پس از واقعه لیلۃ الهربیر است. وقتی لشکر شام شکست خورد و آثار پیروزی مسلمین نمایان گشت، عمرو عاص حیل‌گر سر نیزه کردن قرآن را اجرا کرد و حکومت حکمین را خواستار شد. بیشتر لشکر عراق پذیرفتند. ولی امام (علیه السلام) به این امر که جز حیل‌گر نبود، راضی نشد. (سپاه عراق) حضرت را تهدید به قتل کردند و اصرار کردند بپذیرد. حضرت پذیرفتند. مردی از اصحاب برخاسته گفت: ما را از حکومت (حکمین) نهی کردی، پس از آن امر نمودی، فهمیدیم کدام یک از این دو به هدایت و راهنمایی نزدیکتر است؟ و اینجا بود که حضرت دست بر دست زده و این خطبه را ایراد فرمودند.

(۲) این جمله ضرب‌المثل است و در جایی استعمال می‌شود که فردی از شخصی کمک و یاری در خواست کند که او رغبت و میلش به دشمن باشد.

(۳) خطبه ۱۳۱

بودم) خدا خیرتان دهد! در شگفتم آیا در میان شما دین نیست که شما را گرد آورد؟ و آیا غیرتی نیست که شما را به سوی دشمن بسیج کند؟ ... من (با اینکه شما بازمانندگان اسلام و بقایای مردمید) دعوتتان به کمک و عطا یا می‌کنم ولی از گردم پراکنده می‌شوید و راه تشتت و تسفرقه را پیش می‌گیرید (چنان بی تفاوت هستید که) نه از دستورات و کارهایم راضی می‌شوید و نه شما را به غضب می‌اندازد که بر ضد آن اجتماع کنید.

محبوبترین چیزی که دوست دارم ملاقاتش کنم، مرگ است. کتاب خدا را به شما تعلیم دادم، راه و رسم استدلال را به شما آموختم، آنچه نمی‌شناختید به شما شناساندم و آنچه لقلقه زبانتان بود و از حقیقت آن آگاه نبودید با بیان و توضیح خویش، مفهوم و به ذائقه‌تان گوارا ساختم اما (صد حیف) که ناپیایا نمی‌تواند ببیند و خوابیده بیدار نیست!

سوگند به خدا چقدر به جهالت و نادانی نزدیکند مردمی که رهبرشان معاویه و طرف مشورت و مربی آنها پسر نابغه (عمرو عاص) باشد.^۱

آری اینها مردمی هستند که علی علیه السلام تلاش می‌کرد در بین آنها سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را زنده کند و عدالت را بر پا دارد، حق را به جای خود بازگرداند و غاصبان آن را مجازات کند.

چنین بود که معاویه توانست آنها را بفریبد و به گرداب ضلالت و گمراهی بکشاند، دین و دنیای آنها را بسوزاند و به کمک آنها در میدان هوای خویش بتازد.

دیری نپایید که خداوند علی علیه السلام را اجابت فرمود و آنها را به سلطه حاکمان جور عقوبت نمود. پس از شهادت حضرت، همراه با سوده^۲ این شعر را بایستی زمزمه کرد:

صلى الاله على جسم تضمنه

قبر فاصح فيه العدل مدفوناً

قد حالف الحق لا يبغي به بدلاً

فصار بالحق والايان مقروناً

این تاریخ تلخ امتی است که هواپرستی و جهل و نادانی آنها را از اوج عزت به حضيض ذلت کشاند و ابر تفرقه و تشتت بر آنها سایه افکند. مردمی که تحت ولایت و رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بودند، تن به فرمانبرداری دشمنان خدا و رسول و وصی خویش دادند. چشمشان بر روی خورشید عدالت علی با ابرهای تیر و تار هواپرستان بسته شد و دست رد بر سینه او زدند.

(۱) خطبه ۱۸۰

(۲) سوده دختر عمار بن اسک همدانی این شعر را در حضور معاویه می‌خواند. وی به عزم شکایت از

بسرین ارطاة به دربار معاویه رفت و معاویه را تهدید کرد که اگر وی را عزل نکنند علیه او قیام می‌کند. معاویه در جواب سوده گفت آیا می‌خواهی تو را با وضعی دردناک از اینجا پیش حاکم بفرستم تا او درباره تو تصمیم بگیرد؟ آنگاه سوده این شعر را خواند. معاویه از وی سؤال کرد منظورت از این شخص کیست؟ (شخصی که سوده شعر را در مدح او گفته بود) سوده گفت:

"ذاک علی بن ابی طالب امیرالمومنین" و سپس فضایل علی علیه السلام را بر شمرد تا اینکه معاویه از او پرسید: چه امری از او دیده‌ای که این چنین او را می‌ستایی؟

سوده گفت: مثل این جریان در زمان خلافت علی علیه السلام اتفاق افتاد. من شکایت فرمانروا را نزد آن حضرت بردم، او در حال نماز بود. پس از آن با مهربانی فرمود: آلك حاجة؟ آیا حاجتی داری؟ من شکایتم را عرض کردم. حضرت گریست و فرمود: خدایا تو گواه بر من و مردم هستی که من امر نکردم که به مردم ظلم شود و به تضييع حقى فرمان ندادم. سپس قطعه چرمی برداشت و بر آن برای کارگزارش چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم "قد جاء تكم بينه من ربكم فافوا الكيل والعيزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشياءهم و لا تعثوا فى الارض مفسدين ، بقية الله خير لكم ان كنتم مومنين و ما انا عليكم بحفيظ. اذا قرأت كتابى فاحفظ بما فى يدىك من عملنا حتى يقوم عليك من يقبضه منك و السلام. حضرت پس از اینکه با تمسک به آیاتی از قرآن کریم او را به عدل توصیه نمود، حکم عزل وی را نوشت و به سوده داد تا نزد وی ببرد. لذا وقتی سوده با این رفتار معاویه روبرو شد، از شدت حزن این شعر را به زبان آورد.